

## ۸ ثور سیاه تر از ۷ ثور

هر کشوری در تاریخ خود روزهای میمون و خوشنام و افتخاربرانگیز دارد، که با فرارسیدن آن دلها مملو از لذت و خوشحالی میگردد و تمام اقشار مردم از خورد و بزرگ برای فرارسیدن و بزرگداشت آن روز شماری میکنند تا هر چه پرشکوه تر آن روزها را گرامی بدارند و از آنها به عنوان روزهای ملی و یا به عنوان اعیاد مذهبی با سرور و شادمانی تکریم و تجلیل کنند، اما برعکس در تاریخ هر کشوری روزهای سیاه و بدشگون و نامیمونی نیز وجود دارد که با آمدن آن روزها دلها از غم و غصه به درد می آیند و خاطرات از دست دادن و ابستگی چون: پدر، مادر، برادر، خواهر، فرزند، و اقارب و دوستان دوباره در اذهان تداعی میشود و احساس نفرت شدید وجود آدمی را فرامیگیرد، پس هیچکس نمیخواهد تا چنین روز و روزگاری باز بسراغش بیاید و یا آنرا به خاطر بیاورد و لذا از آن بیزار است. روزهای های ۷ و ۸ ثور در تاریخ کشور ما از جمله روزهای خونین و فاجعه بار و پراز نحوست و مصیبت اند و همه مردم ما بدرجات متفاوت از آنها نفرت دارند. چونکه هر دو روز برای ملت ما جز مصیبت و بدبختی و درد بیکران از دست دادن همه دار و ندار شخصی و ملی چیز دیگری به ارمغان نداشته است. شکی نیست که هنوز معدود کسانی وجود دارند که بآبهره گیری از هرج و مرج «بگیر و ببند و بکش» در فرایند این دوروز، با نوعی افتخار از این روزها یاد دهانی میکنند و باد درغیغ می اندازند، بدون تردید تعداد این افراد از یک درصد کل مردم افغانستان تجاوز نخواهد کرد.

این دو سیاه روز تاریخی، یکی متعلق به رژیم حزب دموکراتیک خلق (مورد حمایت شوروی سابق) است و دیگری مربوط به تنظیمهای اسلامی (مورد حمایت پاکستان، عربستان سعودی و اخوان المسلمین مصر) است.

رهبران حزب دموکراتیک خلق، بر اثر خود خواهی ها و قدرت طلبی های خود که شوروی آنها پکه میزد با راه اندازی کودتای ۷ ثور، یک نظام قانونی را که بطور نورمال به حرکت خود بسوی انکشاف ادامه میداد، سرنگون کردند و سپس هر کسی را که تصور میشد باراه و روش حکومت داری آنها مخالف است، سر به نیست مینمودند. و چون دیدند مردم با زور و با بگیر و بکش، حاضر به تبعیت از دساتیر رژیم برسرفردت نیستند، به بهانه نجات «انقلاب؟» از دست امپریالیسم جهانخوار، ولی در واقع بخاطر حفظ قدرت شخصی و گروهی خود، حاضر شدند قشون بیگانه را برای تجاوز به کشور فرا بخوانند تا خود چند صباحی زیر چتر بیگانه بر افغانستان حکومت کنند. بدون تردید اگر قشون سرخ بر افغانستان تجاوز نمیکرد، مجاهدی هم ظهور نمی نمود و تنظیم های بنیادگرای اسلامی نیز به رسمیت شناخته نمیشد و برای مقابله با کمونیزم به کشور گسیل نمیگردید، و کشور ما به میدان جنگ مبدل و به لانه بنیادگرایی و تروریسم القاعده و بن لادن و طالب مبدل نمیشد.

امروز که از کودتای ثور ۱۳۵۷، ۲۸ سال و از آغاز ویرانی کابل در ۸ ثور ۱۹۹۲، ۱۵ سال میگذرد، هرکس بخوبی میتواند پیامدهای آن دو روز شوم را بر سرنوشت کشور بسنجد و نتایج آنرا با دوران قبل و بعد از ۷ و ۸ ثور به مقایسه بگیرد و قضاوت کند. هر افغان غیر وابسته به آن احزاب میتواند عملکرد رهبران حزب دموکراتیک خلق و عملکرد رهبران تنظیمهای جهادی را در دوران حاکمیت شان مورد نقد و بررسی قرار بدهد و دریک کلام بگوید که در آن رژیمهای ایدیولوژیک، هیچگونه حقوق اساسی مردم که در اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل تسجیل شده، احترام نمیشد و آزادی بیان و آزادی مطبوعات و آزادی های مدنی از قبیل تشکل احزاب و گروه های سیاسی مخالف دولت وجود نداشت و حقوق بشر از بسیاری جهات نقض و پایمال میشد.

و اما در ۸ ثور، شهر کابل که تا آن زمان یک شهر سالم دو میلیون جمعیتی بود بر اثر راکت باری تنظیم های جهادی بر مواضع یکدیگر بخون نشست و مدت سه روز جنگ خیابانی شدیدی را متحمل شد که بر اثر آن، شهریان کابل در ماتم عزیزان از دست داده خویش نشستند. حضرت مجددی روز (۸ ثور ۱۳۷۱) قدرت دولتی را درحالی از معاون رئیس جمهور سابق آقای داکتر سرابی تسلیم گرفت که جنگهای خیابانی درکوچه های شهر کابل جریان داشت. او همان روز هیاتی را برای صلح موظف ساخت و دو روز بعد آتش بس میان گروههای متخاصم نافذ شد، اما فضای نا امنی بر شهر حکفرما بود.

مجاهدین مسلح هنگام عبور از جادهها، در موترهای پیکپ جاپانی و تویوتا و جیبهای سرگشاده در حالی که دست بالای ماشه ماشیندار یا راکت سرشانه ئی خود گرفته و آنرا بطرف مردم شهر متوجه ساخته بودند، جادهها را عبور میکردند و بدین سان ترس و رعب در دل ساکنان شهر ایجاد میکردند.

نا امنی و بی‌مسئولیتی در هر قدم و هر کجوه و هر راهرو، در روز و شب حکمفرما بود. هر یک از افراد مسلح پکول دار که خود را مجاهد مینامید، میتوانست در هر قدم رهگذران را متوقف سازد. تلاشی نماید. پول و ساعت و بایسکل و موتر شخصی افراد را بدون چون و چرا تصاحب نماید. مرجع شکایت وجود نداشت و مقامی که امرش بر مجاهدین ساری و جاری باشد، سراغ نمیشد. قتل، ترور، دزدی، جنایت و تجاوز بر ناموس مردم، غارت اموال و دارایی دیگران هر شب در هر گوشه و کنار شهر شیوع داشت و فقط مردم میتوانستند آن را به عنوان دلایل ضعف و ناتوانی حکومت اسلامی برای همدیگر خودقصه کنند و برتری نسبی رژیم گذشته را بر آن برشمارند.

هر شب هزاران و شاید میلیونها مرمی کلاشنیکوف و ماشیندار ثقیل و خفیف و بعضاً راکت میانه (سرشانه‌ئی) و توپ از داخل محلات مسکونی شهر به هوا فیر میگردید که بر اثر آن، ده‌ها انسان در منازل خویش مجروح و یا تلف میشدند و وزارت صحت‌عامه و گارنیزون شهری از طریق رادیو و تلویزیون ابلاغیه‌های متعددی مبنی بر منع فیرهای هوایی پخش مینمودند، ولی کجا بود گوش شنوایی که آنرا می‌شنید و بدان عمل میکرد؟

مکاتب، مدارس، پوهنتون‌ها مسدود گردید و به قرارگاه‌های نظامی و محل قوماندۀ تنظیم‌های جهادی مبدل شدند. مامورین و کارمندان کمتر به وظایف خویش حاضر میشدند و اگر به وظیفه میرفتند چون دفتر و میز و چوکی برای نشستن نداشتند، بناچار پس از امضای حاضری و تبادلۀ دیدنی‌ها و شنیدنی‌های شگفت‌انگیز خود به همدیگر دوباره بخانه‌های خویش بر میگشتند.

اذیت و آزار رهگذران، خالی کردن جیب عابریین، فروش اجباری اموال دزدیده شده بر رهروان، غارت و چپاول منازل و دارائی مردم، تصاحب دارائیهای دولتی و تخریب وسایط زرهی و موسسات تولیدی و زیربنائی و انتقال ماشین آلات فابریکات به پاکستان و فروش آن به نرخ آهن پاره و اختطاف افراد ثروتمند هر شب در محلات مختلف شهر صورت میگرفت و در بدل پرداخت پول هنگفت اختطاف شدگان حیات خود و فرزندانشان را میخریدند.

بدینسان دوره دو ماهه حکومت حضرت مجددی گذشت. مجددی آنچنانکه دیده شد، آدم رک و راستگویی بود. جنگ‌ها، غارت‌ها و چپاول دارائی مردم توسط مجاهدین را محکوم میکرد و بصراحت اعتراف مینمود که از این لحاظ او خجالت میکشد که خود را مجاهد بشمارد. درعین حال آن همه بی‌نظمی و بی‌امنیتی را در شهر کابل به گردن گارنیزون کابل و وزارت دفاع که احمدشاه مسعود عهده دار آن دومقام بود، می‌انداخت. او بارها از ناتوانی حکومت اسلامی و عدم تامین امنیت در شهر کابل بوسیله موظفین امنیتی اعتراف کرد و از آنهایی که دارایی و هستی خود و وابستگان خود را از دست داده بودند با اظهار تاسف معذرت خواست و گفت: «چه کارهای که نشد والله اگر روس این کارها را کرده باشد والله اگر کمونیست‌ها کرده باشند یا هیچکس دیگر، والله ما خجالت میکشیم که نام مجاهد را بگیریم. عزتی را که خداوند به مجاهد داده بود بزمین زده شد.»

با بقدرت نشستن برهان الدین ربانی بجای صبغت الله مجددی، اوضاع بدتر از پیشتر گردید. راکت پرانی و شلیک توپ و بمباران مناطق زیر سلطه گلبدین حکمتیار به استقامت چهلستون و دارالامان و بالاحصار و کارته نو، از سوی نیروهای دولتی تحت قوماندۀ احمدشاه مسعود از یکسو، و پرتاب راکت و توپ و سلاح‌های ثقیله از ساحه متعلق به حکمتیار بر مرکز شهر کابل، دماز روزگار مردم برآورد. مجاهدین با نشان دادن سیمای بس خوشنویس از خود، بدترین و نابخشودنی‌ترین حزبی‌های رژیم گذشته را برانگاشتند و مردم و آنانی که برای سقوط رژیم گذشته دعا میخواندند، بدترین‌های رژیم قبلی را بر مجاهدین جنگ افروز و مرگ آفرین افغان ترجیح میدادند. زیرا میدیدند که مجاهدین جز کشتن و چپاول و غارت و راکت زدن و آتش‌افروزی و ویران کردن شهر و همه دار و ندار وطن، ب فکر حکومت کردن و آرامی اوضاع و امنیت مردم نبودند و نیستند.

طی سالهای ۱۹۹۲-۱۹۹۶ بر اثر جنگ‌های تباهن قدرت طلبی، مذهبی و قومی و زبانی، بیش از شصت و پنج هزار انسان بیگانه از مردم غیر نظامی در کابل کشته و بیش از ۷۰٪ از ساختمانهای شهر کابل به ویرانه مبدل شدند. کدام عملکرد میتواند جنایت بار تر از این عمل رهبران تنظیم‌های افراطی باشد که در جامه دین و پاسداری از اسلام، مردم مسلمان تحت ساحه تنظیم مخالف خود را به توپ و راکت و بمباران بستند، بر زنان گروه‌های مخاف خود تجاوز دسته جمعی نمودند. پستان زنان مسلمان گروه مخالف را بریدند و بر سر مسلمانان منسوب به گروه یا قوم دیگر میخهای شش‌انچه کوبیدند و شکم دریدند و نعش مخالفان را از چنگ قصابی آویختند و زنان شوهردار را بزور به نکاح فرماندهان خود در آوردند؟ مگر در قرآن خدا مسلمانان برادر هم گفته نشده است؟ پس چراحیثیت و آبروی و عرض مسلمانان و مال و دارائی‌های شخصی مسلمانان و دارائیهای عامه بدست غارت سپرده شد و یا منابع اقتصادی و تولیدی کشور از بیخ و بنیان نابود گردید و موترهای ملی بس و تانک‌های محاربوی و سرمایه‌های ملی آن به پاکستان انتقال داده شد و به نرخ آهن پاره به فروش رسید؟

مردم کابل شاهد صدها و هزاران ناروائی‌های شرم آور گروه‌های مسلح وابسته به تنظیم‌های جهادی هستند. این در حالی بود که روزانه از زمین و هوا باران مسلسل توپ و راکت و بمب‌های تباهن بر سر مردم می‌بارید و خانه و کاشانه‌شان را به ویرانی میکشاند. مراکز قدرت متعدد بود و هیچ قوماندانی از هیچ مرجعی دستور نمی‌پذیرفت و به همین علت وقتی دختران و زنان شوهردار مورد اختطاف گروه‌های جهادی قرار میگرفتند، مرجعی که به شکایات مردم رسیدگی کند، و جلو این هرج و مرج و انارشی را بگیرد، وجود نداشت و تنها پرداخت مبالغ هنگفت پول

میتوانست حلال مشکلات باشد. و بنا برین بسیاری از مردم پایتخت و شهرهای بزرگ کشور با رویکار آمدن نظام اسلامی مجاهدین، مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شدند و به پاکستان و یا ایران و تاجکستان و یا روسیه و یا در داخل کشور به مزارشریف یا جلال آباد که از امنیت بیشتر برخوردار بود، فرار کردند تا لا اقل جان خود را از چنگ عدالت اسلامی تنظیمها نجات داده باشند.

تجلیل از ۸ ثور، به منزله یک جشن عمومی، با صرف میلیونها افغانی در واقع تذلیل از مقام معنوی مقاومت تاریخی ملت افغانستان در مقابل تجاوز ابرقدرت اتحادشوروی سابق است. تجلیل از ۸ ثور، به معنی تجلیل از افتخارات جهاد و مقاومت مردم ما در برابر ابرقدرت شوروی نیست، زیرا که شوروی بوسیله دست پروردگان خود در جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق، بایک کودتای درون حزبی علیه داکتر نجیب، پروسه صلح سازمان ملل متحد را سبوتاژ نمود و سپس با برکشیدن گروه های مورد حمایت خود بر سریر قدرت و مشتعل ساختن جنگ داخلی، بقول دانشمند معاصر وطن جناب داکتر میر عبدالرحیم عزیز: « **افغانها از افتخارات جهاد و پیروزی شان بر قوای سرخ** » محروم ساخته شدند. با قبول چنین واقعیتی، تجلیل از ۸ ثور در حقیقت یاد آوری از یک ماتم ملی و یک سوگواری عمومی است. حالانکه اگر قرار باشد روزی را به عنوان روز نجات کشور از تجاوز شوروی برگزید و از آن تجلیل بعمل آورد، آن روز، می بایستی روزی باشد که مردم سایه شوم هرچه تفنگ و تفنگدار است از سر خود بدور دیده باشند، و نه روز ۸ ثور که جز بدبختی، جز ویرانگری و جز آواره گی ورنج بیکران برای مردم ما چیزی دربر نداشته است. فقط گروهی از تنظیم های اسلامی و مخصوصاً شورای نظار و جمعیت اسلامی که از غارت دارائی های عامه صاحب ثروت بیکران شده اند، به این روز دلبستگی دارند و به آن می بالند، در حالی که اکثریت مردم افغانستان که سهم فعالی در جهاد برضد شوروی داشته اند، از این روز دل پر خون دارند و تجلیل از آن به مثابه نمک پاشیدن بر زخم های جانکاه مردم کابل و کسانی است که شاهد خودکامه گی و زورگوئی و اجحاف لجام گسیخته جمعیت اسلامی، شورای نظار و حزب وحدت مزاری، حزب اسلامی حکمتیار و دیگر افراطیون مذهبی، طی سالهای ۱۹۹۲-۱۹۹۶ بوده اند و به نحوی از انحاء ضربت جانکاه حاکمیت رژیم غارت و تجاوز و هتک حرمت را بر هستی و دارائی خود و خویشاوندان و وابستگان خود دیده اند. وظیفه مبرم دولت افغانستان است تا از تجلیل روز ۸ ثور که در واقع روز تذلیل مردم کابل و سراسر افغانستان است، صرف نظر کند و بجای آن روز دیگری را که احاد افراد ملت خود را در خوشی آن سهیم بدانند، برگزیند و از آن مانند روز ۲۸ اسد به عنوان روز نجات افغانستان تکریم و تجلیل بعمل آید.

و بقول یک هموطن مهاجر ما «ایکاش آقای کرزی صد ها هزار افغانی (و البته میلیونها افغانی) مصارف گزاف این نمایشات بی محتوا را که با هزار تقاضا و بیچارگی و آبرو ریزی از جیب کشور های جهان بدست می آورد، بالای صد ها و هزار ها خانواده فقیری تقسیم میکرد که قربانیان حقیقی روز های هفت و هشت ثور میباشند. هزاران قربانی ای که همین اکنون قوت لایموت شباروزی خود و یتیمان بیبنوای خویش را در اختیار ندارند.»

۶ ثور ۱۳۸۶، پایان